**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030208**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

به تناسب در جلسۀ قبل یک اشاره‌ای به کلام مرحوم شیخ طوسی در مقدمۀ مبسوط داشتم بعضی از سؤالاتی که بعضی از دوستان داشتند به نظرم رسید که یک مقداری در مورد مراد مرحوم شیخ از این عبارت صحبت کنیم بد نیست، یک مقداری ممکن است منشأ سوء برداشت احیانا سوء استفاده از عرائض ما هم بشود. مرحوم شیخ طوسی در مقدمۀ مبسوط اشاره می‌کند که مخالفین به شیعه طعن می‌زنند که شما کسانی نیستند که بتوانید یک فقه گسترده و مبسوط داشته باشید. به دلیل اینکه انکار قیاس و اجتهاد را کردید و الا اگر کسی بخواهد فقه مبسوط داشته باشد نمی‌تواند بسط در فقه آن را مبتنی بر پذیرش این دو مسلک هست، قیاس و اجتهاد. اجتهاد یعنی اجتهاد رأی، یکی از مسائلی که اهل تسنن هست. بعد شیخ می‌گوید نه این حرف درست نیست کسی دقت کند می‌فهمد که جل ما ذکروه من الم.

«و لو نظروا في أخبارنا و فقهنا لعلموا أن جل ما ذكروه من المسائل موجود في أخبارنا و منصوص عليه تلويحا عن أئمتنا الذين قولهم في الحجة يجري مجرى قول النبي صلى الله عليه و آله إما خصوصا أو عموما أو تصريحا أو تلويحا.»

بعد ایشان می‌گوید این تکثیرهایی که اینها کردند اینها خیلی‌هایش، اکثرش را می‌شود بنابر اصول ما استخراج کرد ولیکن نه بر وجه اقیاس بر مبانی صحیحه‌ای که آن مبانی این مطلب را تمام می‌کند. بعد هم اشاره می‌کند می‌گوید بعضی از مسائل، مسائلی هست اصلش ساده است، اینها هی مسائل را با همدیگر ترکیب کردند، دو تا فرع را با همدیگر یک مسئلۀ جدید درست کردند، در حالی که این مثلا سه جنبه دارد این مسئله، هر جنبه‌اش روشن است، یک مسئلۀ واحد درست کردند از ترکیب سه تا مسئلۀ مختلف. بعد می‌گوید:

و کنت علی قدیم الوقت و حدیثه

«و كنت على قديم الوقت و حديثه متشوق النفس إلى عمل كتاب يشتمل على ذلك (أي الفروع) تتوق نفسي إليه»

دلم می‌خواست یک کتابی بنویسم که مبسوط باشد و تمام مسائل فقه را در بر داشته باشد.

«فيقطعني عن ذلك القواطع و تشغلني الشواغل، و تضعف نيّتي أيضا فيه قلّة رغبة هذه الطائفة فيه، و ترك عنايتهم به، لأنهم ألفوا الأخبار و ما رووه من صريح الألفاظ، حتّى انّ مسألة لو غيّر لفظها و عبّر عن معناها بغير اللّفظ المعتاد لهم لعجبوا [تعجبوا خ ل] منها، و قصر فهمهم عنها.»

بعد ایشان می‌گوید طایفه در تألیفی که مشتمل بر جمیع فقه باشد خیلی اشتیاق نشان نمی‌دادند، خلاصه من تألیفی می‌خواستم بکنم که خریدار داشته باشد، وقتی می‌بینم طایفه خریدار ندارد طبیعتا نیت من تضعیف می‌شد از یک طرف موانعی هم وجود داشت و کارهای زیادی که داشتم طبیعتا به آن کاری می‌پرداختم که خریدارش بیشتر هست و مورد احساس نیاز در موردش در میان طایفه بیشتر هست. بعد توضیح می‌دهد که طایفه با روایات مأنوس هستند و انس گرفتند «و ما رووه من صريح الألفاظ، حتّى انّ مسألة لو غيّر لفظها و عبّر عن معناها بغير اللّفظ المعتاد لهم»

اگر یک مسئله‌ای از آن لفظ اصلی‌اش تغییر کند تعجب می‌کند این دیگر چه مسئله‌ای است؟ و نمی‌توانند بفهمند.

**شاگرد:** آن وقت فقها را هم شامل می‌شود؟

**استاد:** اصلا مرادش فقهاست دیگر. این تعبیری هست که ایشان اینجا دارد، بعد ادامۀ مطلب را. می‌گوید

«و كنت عملت على قديم الوقت كتاب النهاية، و ذكرت جميع ما رواه أصحابنا في مصنفاتهم و أصولها من المسائل و فرقوه في كتبهم، و رتبته ترتيب الفقه و جمعت من النظائر، و رتبت فيه الكتب على ما رتبت للعلة التي بينتها هناك، و لم أتعرض للتفريع على المسائل» من فقط اصول مسائل را ذکر کردم.

«و لا لتعقيد الأبواب و ترتيب المسائل و تعليقها و الجمع بين نظائرها بل أوردت جميع ذلك أو أكثره بالألفاظ المنقولة حتى لا يستوحشوا من ذلك، و عملت بآخره مختصر جمل العقود في العبادات» تا آخر عبارت.

یکی دو تا نکته اینجا از خود عبارت اوّل باید بهش توجه بشود. یکی اینکه مرحوم شیخ نمی‌خواهد بگوید که تمام نهایه فقه مأثور است، اکثرها، تعبیر این هست که: «بل أوردت جميع ذلك أو أكثره» عملا هم همینجور است نهایه اینجور نیست که همه‌اش فقه مأثور باشد، فقه غیر مأثور هم دارد و این را باید بهش توجه کرد. نکتۀ دیگر اینکه ایشان تعبیر اصول مسائل که به کار می‌برد مراد از اصول مسائل اصلی هست که در روایات ریشه‌ای دارند، اما این در آن روایات حتما روایاتی باشد که اجماعی باشد، روایاتی باشد تعبیر مرحوم آقای بروجردی اصول مطلقات، در این عبارت هیچ کلمۀ مطلقات از اوّل تا آخرش چیزی توش وارد نشده، آن که هست ایشان تعبیرش این هست اصولی که روایت شده باشد. یک گرایشی به این مطلب وجود داشته که ما ببینیم فقهی که نوشته می‌شود فقه من در آوردی نباشد، در داستان شلمغانی هست دیگر، شلمغانی کتابی نوشته بوده، کتاب التکلیف، کتاب التأدیب حالا هر چی اسمش هست، بعد از اینکه شلمغانی منحرف می‌شود این مورد بحث قرار می‌گیرد که آیا اینها را حالا که منحرف شده، کتاب التکلیف التأدیب را قبلا نوشته بوده، آیا آن زمان هم منحرف نبوده؟ می‌شود به این کتاب اعتماد کرد؟ چون این کتاب خیلی کتاب معروفی شده بوده در طایفه خیلی معروف بوده، تمام خانه‌ها از این کتاب پر بوده این را فرستاده بودند علمای قم بررسی کرده بودند گفته بودند نه اینها روایات است همه‌اش، حالا اینکه این روایت‌ها مقبول است یا مقبول نیست در عبارتی که از علمای قم هست نیست، اینکه جمیع ما فیه مأثورٌ مروی، عین عبارتش را در خاطرم نمانده، ولی آن چیزی که می‌خواهد بگوید می‌گوید این جز ۲، ۳ تا عبارتش، ۲، ۳تا مسئله‌اش که مسائل درستی نیست و از خودش هم در آورده همۀ اینها مأثور است، حالا این مأثور بودن نشانگر این نیست که حتما اجماعی هم باشد، روایت‌های اجماعی. همه‌اش از روایات برگرفته شده. بنابراین نشانگر این نیست که این کتاب کتاب من در آری باشد. این هم در واقع ناظر به این هست که من منقولاتی که در نهایة ذکر می‌کردم این منقولات منقولاتی هست که روایت دارد، اکثرش البته نه همه‌اش. آن اکثریت هم که روایت دارد روایت‌هایی که شیخ طوسی فتوا می‌داده، اما اینکه حتما آن روایات را دیگران هم فتوا بدهند توش نخوابیده. عرض کردم در مورد فقه مأثور بین کتاب‌هایی که براساس فقه مأثور نوشته شده اختلاف نظر هست، مقنعۀ شیخ مفید، مقنعۀ صدوق، جمل العلم و العمل سید مرتضی و نهایۀ شیخ طوسی که اینها امّهات کتب فقه مأثور هستند و شرایع علی بن بابویه که قبل از اینها بوده و در دست نیست ولی یک تکه‌هایی‌اش در دست هست ولی نقلیاتی از این شرایع علی بن بابویه در کتب علامۀ حلی و کتب دیگر علمای ما هست که این مجموعه‌اش را جمع‌آوری کردند به صورت شرایع علی بن بابویه چاپ کردند این مجموعه اینها با همدیگر اختلاف دارند، اینجور نیست که هیچ اختلافی در اینها نباشد، همۀ اینها یک فقه مسلم ثابت، نه همۀ اینها براساس روایات است، ولی خب ممکن است شیخ طوسی یک روایت را بهش فتوا بدهد، شیخ صدوق به روایت دیگری فتوا بدهد، بنابراین آن چیزی که در این کتاب‌ها وارد شده نمایانگر اجماع هم هست، حتی اگر همه‌شان هم یک روایت را انتخاب کنند ممکن است براساس یک روایت واحدی باشد اینجا، یعنی اینکه مثلا یک روایت‌های مسلم ثابتی باشد معلوم نیست بشود این را اثبات کرد. اینکه مرحوم شیخ طوسی «قلّة رغبة هذه الطائفة» مراد به کی ناظر هست؟ به چه کسانی ناظر هست یک سری نکات را باید بهش توجه بکنیم، یکی اینکه در زمان امام باقر علیه السلام گروه‌هایی به نام فقها داریم که اصحاب اجماع اصلش فقها هستند، مرحوم کشی تعبیری که در مورد اصحاب اجماع دارند سه گروهش تسمیة الفقهاء هست. اصلا اصطلاح اصحاب اجماع اصطلاح متأخر است و الا در اصل عبارت کشی عنوانی که در رجال کشی وارد شده بر هر سه گروه اصحاب اجماع تسمیة الفقهاء هست. سه گروه را به عنوان فقها ذکر می‌کند، فقهای اصحاب امام باقر و امام صادق، فقهای اصحاب امام صادق که جوان‌هایش هستند، یعنی آنهایی که دیگر زمان امام باقر علیه السلام را یا اصلا درک نکردند یا به هر حال در آن دوره به عنوان فقیه شناخته نمی‌شدند و فقهای اصحاب امام کاظم و امام رضا علیه السلام. و بحثش هم عمدتا این هست که اصلا در ذیل هر طایفه می‌گوید افقه اینها کی است. محور اصلی که آنجا هست بحث فقهی و امثال اینهاست. اصلا گروه اوّل می‌گوید زراره افقه هؤلاء است، گروه دوم که همینجور در هر گروه تعیین افقه کرده. ما به هر حال یک گروه‌هایی داشتیم به عنوان فقیه در کلمات رجال کشی. از آن طرف افرادی بودند که جزء این گروه‌ها نیستند ولی ائمه علیهم السلام به اینها دستور افتاء دادند، در مورد ابان بن تغلب امام علیه السلام می‌فرماید افقه الناس امثال اینها. در مورد معاذ نحوی آن مطرح هست که امام علیه السلام تأیید می‌کنند افتاء دادن آنها. فقهایی هم که در آن دوره‌ها بودند منحصر، مفتیانی بودند که فتوا صادر می‌کردند. صحبت سر این هست که ما فتواهای این گروه‌ها را چجوری می‌توانیم به دست بیاوریم؟ اینها فتوایشان چه بوده؟ آیا الزاما از طریق روایت‌هایی که اینها نقل کردند باید فتواهای اینها به دست آورده بشود؟ ما عرضمان این بود که نه ممکن است در بعضی موارد فتواهای این بزرگانی که معاصر ائمه بودند از طریق روایاتی که نقل می‌کنند نباشد، سکوت آنها کاشف از فتواهایشان باشد. عرض می‌کردم در بسیاری از مسائل اصلی فقه ما روایت اصلا نداریم. روایت در تفریعاتش است. اکثر مثلا مسائل مطهرات، منجسات امثال اینها بسیاری‌شان اصل مسئله مفروع عنه است، به عنوان یک اصل مفروع سؤالات در مورد مفروعاتش است، مثلا نجاست بول، غائط، نجاست دم، امثال اینها اصل اینها روایتی که اصل این مسائل را مطرح کند نداریم. وجوب صلاة، وجوب زکات، وجوب صوم، امثال اینها. علتش این است اینها جزء مسلمات بودند، موارد مسلمات بودند و این در این مسلمات دیگر نیازی نبوده که روایتی وارد بشود، ائمه علیهم السلام آن مواردی را دنبال می‌کردند که عامۀ مسلمین اشتباه کرده بودند، اشتباهاتشان را تذکر می‌دادند، اینکه در مسائل اصلی فقه خیلی از مسائل اصلی فقه اصلا ما روایتی در اصل مسئله نداریم. عرض کردم مثلا در نماز هم که روایت داریم در مورد وجوبش اصلش برای نکتۀ دیگری است، برای اینکه بگوید نماز و روزه و حج و زکات همۀ اینها واجب است در کنارش ولایت هم واجب است این هر ۵ تایش واجب است ولی چرا مردم آن ۴ تا را گرفتند پنجمی که از همه مهم‌تر است آن را رها کردند؟ یعنی مقدمه است برای بحث دیگری که مردم بهش نپرداختند، نه به اینهایی که پرداختند. بنابراین ما می‌خواستیم بگوییم خیلی وقت‌ها از سکوت علما اجماع علما را استفاده می‌کنیم. حالا یک نکته‌ای دارد ادامه‌اش را بعد عرض می‌کنم، این یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه در مورد بعضی از فقها ما یک سری فتواهایی صریحا وارد شده که ظاهرش این است که اصلا هیچ روایت، روایت نیست اگر روایت بود روایتش را نقل می‌کردم، البته برگرفته از روایات است نه اینکه، تطبیقات روایات هست احیاناً. مثل فضل بن شاذان در کافی مطالبی نقل کرده کم هم نیست، از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده و از دیگران روایاتی که آمده. هیچ این مطلب منکر نبوده، مستنکر نبوده در میان طایفه. حتی شیخ کلینی این فتواها را در کنار روایات هم آورده، البته احیانا نسبت به بعضی از این فتواها اعتراض هم احیانا بوده، شیخ صدوق از این فتواها آورده، شیخ صدوق بعضی جاها هم اعتراض می‌کند که این فتواهای شما درست نیست به فضل بن شاذان یک جا می‌گوید این فتوا را شما براساس قیاس دادید، و هذا مما ظل قدمه عن الطریق المستقیم هذا سبیل من یقیس، یک همچین تعبیراتی هم دارد که می‌خواهد بگوید اینها را از روایات نگرفتید به خاطر همین اشتباه کردید. اصل ذهنیتی که حاکم هست اینکه حتما باید براساس روایت فتوا داده بشود آن نیست، اعتراضی هم که هست اعتراض این است که براساس اصول چرا فتوا ندادید؟ به قیاس اعتماد کردید. آیا درست یا نادرست کار ندارم که اعتراض شیخ صدوق وارد است یا وارد نیست، من می‌خواهم ذهنیتی که حاکم هست را عرض بکنم. این هم یک نکته.

نکتۀ دیگر در بعضی از مسائل ارث اصلا جمیل بن دراج می‌آید روایات را هم عرضه می‌کند مثلا به زراره، و می‌گوید که مثلا در این مسئله روایت وجود دارد، به من بگو این روایت درست است یا درست نیست. یک تعبیری در موردش دارد تعبیر جالبی است آن می‌گوید فتوا نقل کن، روایت برای من نگو. فتوایت را در مسئله بگو چی است. حتی این یک نوع اصالت فتوا را از بعضی از این عبارت استفاده می‌شود چون می‌گوید اگر بخواهی روایت نقل کنی به مشکل برمی‌خورم چون جمیل روایت محمد بن مسلم را آمده نقل کرده می‌گوید بگو این روایت محمد بن مسلم درست است یا درست نیست. از خودت روایت نقل نکن، چون روایت نقل کنی، روایت تو می‌شود یک روایت، روایت محمد بن مسلم هم می‌شود یک روایت کأنّ تعارض می‌کنند من باز سر در گم می‌شوم که چه کار بکنم. فتوا چی است من می‌خواهم کأنّ به فتوایت عمل کنم برای من فتوایت مهم است. یک نوع اصالت فتوایی که البته فتوایی که براساس روایت است ولی اینکه زراره فتوا می‌دهد برای جمیل بن دراج مهم است، نه اینکه زراره دارد روایت نقل می‌کند. این هم یک نکته.

نکتۀ دیگری که اینجا مطرح هست آن این است که ما از یک سری از فقهای قدیم ما فتواهایی نقل شده، فقه الرضا که یک کتاب فقهی است آن فقه مأثور است خب، شرایع علی بن بابویه فقه مأثور است، آنها نه. ولی بعضی از فقهای ما مطالبی که ازشان نقل شده اینجور نیست که الفاظ الفاظ روایات باشد، به خصوص قدیمِیْن، قدیمِیْن مراد ابن ابی عقیل و ابن جنید هست، حالا ابن جنید در طایفه مطرود بوده، کتاب‌هایش مطرود شده و مورد توجه نبوده به خاطر اینکه قیاس را قائل بوده، ولی ابن ابی عقیل در طایفه خیلی محترم بوده، عبارت نجاشی را در ترجمۀ ابن ابی عقیل ببینید که می‌گوید این کتابش هر حاجی که از خراسان می‌آمد یکی از این کتاب‌ها می‌خریده افراد کأنّ، اصلا بازار خرید این کتاب گرم بوده و هی به افراد می‌گفتند برای ما مثلا استنساخ کنید یک کتاب بخریم و امثال اینها. می‌گوید و کان شیخنا، شیخ مفید هم یبصر الثنا علی هذا الرجل و فقهه. به هر حال فقه ابن ابی عقیل خیلی در طایفه مطلوب بوده ولی عبارت‌هایش که نقل شه اینجور نیست که عبارت‌هایش همه‌اش عبارت‌های، اصلا عبارت‌هایش به زبان روایات نیست، عبارت‌های فقهی است کاملا، مرحوم محقق در معتبر، عبارت‌هایش این را آورده احیانا، مرحوم علامۀ حلی در مختلف آورده، و در کشف الرموز اشاره به فتواهای ابن ابی عقیل هست و به عنوان حَسَن هم از ایشان غیر از ابن ابی عقیل عنوان حَسَن که در کتاب‌های فقهی هست مراد همین ابن ابی عقیل هست. عبارت‌هایی که حالا اینها جمع کردند آن آقای کورانی جمع کرده و چاپ شده، مستقیم هم خود شما می‌توانید مراجعه کنید به کتاب‌های فقهی ببینید الفاظی که از ابن ابی عقیل اینها نقل می‌کنند اینجور نیست که حتما به لفظ فقه مأثور، اصلا فقه مأثور از ایشان به آن معنا نقل نشده. البته اصول مسائل هست. ولی الفاظ را تعبیری که ایشان می‌گوید که حتی ان مسئلة لو غلی لفظها و عبّر عن معناها بغیر لفظ المعتاد لهم لاجبوا منها در مورد مثلا فقه ابن ابی عقیل اصلا صادق نیست. فقه ابن ابی عقیل ولو مسئله‌اش همان مسئلۀ اصلی است، ولی الفاظش الفاظ روایات نیست، با الفاظ خودش بیان کرده. این هم یک نکته.

نکتۀ دیگری که اینجا باید مد نظر باشد آن این است که ما یک سری کتاب‌هایی داریم مثلا شیخ طوسی استاد شیخ مفید، یک کتاب‌های فقهی دارد، ایشان مثلا یک کتابی دارد احکام النساء، شما احکام النساء شیخ مفید را ببینید این احکام النساء الفاظش الفاظ روایات نیست، یک خانمی بوده ازش درخواست کرده احکام زن‌ها را برایش چیز کند، با الفاظ خودش بیان می‌کند. تفاوت‌هایی بین فقه زن و مرد و احکام النساء. یا مثلا الاشراف در فرائض احکام اینکه شیخ مفید دارد که چاپ شده و در مجموعۀ آثارش هست ببینید، الفاظش الفاظ روایات احیانا نیست، یا از آن چیزتر یک مسائل الابیس دارد. مسائل ابیس مسائل معمایی فقه است، سؤال می‌کردند که مثلا یک مسئله‌های معماهایی، یک موقع زن و شوهر بودند، با همدیگر زن، یک بحث‌های معماهای فقهی در واقع هست. مطرح می‌کردند سؤال می‌کردند شیخ مفید هم جواب می‌داده در مورد معماهای فقهی. اینجور نبوده که پرداختن به معماهای فقهی یک امر مستنکری باشد. این مجموعۀ نکاتی که عرض کردم را کنار هم بگذاریم یک نتیجۀ ازش حاصل می‌شود که این مطلبی که مرحوم شیخ طوسی در مقدمۀ مبسوط اشاره می‌کند اشاره به یک زمان محدودی است، من حدس می‌زنم مثلا در زمانی که بعد از شیخ مفید در یک دوره‌ای یک سری فقهایی بودند که خیلی به هر حال توجه به فقه مأثور برایشان خیلی مهم بوده و الا اینجور نیست که ما قبل از شیخ طوسی هیچ گونه فقه غیر مأثور نداشته باشیم. فقه غیر مأثور مستنکر باشد هر کس فقه غیر مأثور ذکر بکند از گردونه طرد بشود. بله ذهنیتی که فقه ابن جنید ایجاد کرده بود یک نوع پرهیز از مبسوط بودن فقه ایجاد شده بود از ترس اینکه نکند بیفتند در دام قیاس و امثال اینها. ما قبل از شیخ طوسی یک فقه مبسوط نداریم، فقه غیر مأثور مبسوط که بیاید تمام مسائل فقهی را دنبال کنند. در یک مسئلۀ خاص، در یک زمینه‌های خاص امثال اینها. اینکه کسی بخواهد گسترده فقه بنویسد، فقه خیلی گسترده‌ای که براساس اصول و ضوابط ما باشد شاید اوّلین کسی که قبل از شیخ طوسی این فقه را می‌نویسد ابن جنید است. ولی چون اساس فکرش براساس یک نوع تهذیب الشیعۀ ابن جنید فکر می‌کنم قبل از شیخ طوسی نوشته می‌شود در فضای مبسوط نوشته می‌شود، ولی چون اساسش را براساس قیاس و امثال اینها، طایفه نمی‌پذیرند، تهذیب الشیعۀ ابن جنید پذیرفته نمی‌شود چون مبنایش مبنای خرابی است. شیخ طوسی اوّلین کسی هست که مبسوط یعنی فقه گستردۀ شیعی براساس اصول و ضوابط می‌نویسد. آن چیزی که کمتر سابقه داشته طایفه، طایفه نگران این بودند که اگر کسی بخواهد فقه گسترده بنویسد به دام قیاس و اجتهاد بیفتد، همین باعث شده بوده که یک سری ضرورت‌ها و یک سری نیازهایی که جامعه داشته اینها را بهش توجه نکنند، به خصوص بیشتر از آنکه نیاز فقهی بوده نیاز آبرویی برای شیعه بوده، یعنی اینکه همیشه شیعه مورد تمسخر قرار می‌گرفته، به تعبیر شیخ طوسی می‌گوید سنی‌ها به شیعه که می‌رسیدند می‌گفتند انهم اهل الحشو و المناقضه. شما از یک طرف ادعا می‌کنید که یک فقهی دارید که همۀ مسائل را پوشش می‌دهد، از یک طرف آن چیزی که خارجا از فقه شما ایجاد هست یک فقه کم است، این مقدار فقه که نمی‌تواند تمام مسائل مورد ابتلا را جواب بدهد، در واقع آن چیزی که شیخ طوسی را بیش از همه آزار می‌داده از یک طرف فحشی که از سنی‌ها می‌خورده، از یک طرف اینکه کسی هم نبوده در مقابل این فحش بخواهد پاسخ واقعی بدهد، پاسخ‌های شعاری را بگذاریم کنار پاسخ واقعی که واقعا ایشان مبسوط را می‌نویسد برای اینکه بگوید نه این فقه‌هایی که شما چیز کردید اینجور هم نیست که نشود براساس فقه شیعه پاسخ داد و خب ۸ جلد مفصل این فقه را نوشته. بنابراین من آن نکته‌ای که می‌خواهم رویش تأکید بکنم آن این است که ۲، ۳ تا نکته هست، اوّلا توجه طایفه اینکه ایشان می‌گوید «قلّة رغبة هذه الطائفة فيه» این ناظر به یک گروه خاصی است، البته یک نوع، یعنی هیچ کسی قبل از شیخ طوسی یک کتاب مبسوط ننوشته، مبسوط نسبت به نگارش یک کتابی که همۀ فقه غیر مأثور را درش جمع‌آوری بشود هیچ کسی به این فکر نیفتاده این درست است. این مربوط به یک عصر خاص و زمان خاص هم نیست، عرض کردم تنها کسی که یک نوع فقه مفصل به آن معنا نوشته ابن جنید هست ولی آن هم براساس یک نوع قیاس بوده که مورد پذیرش طایفه قرار نگرفته، یک فقه مبسوطی که قبل از شیخ طوسی نوشته شده طایفه بهش توجه نداشتند، ولی این معنایش این نیست که اصلا تمام کتب فقهی ما فقه‌اش مأثور باشد، نه ما قبل از شیخ طوسی فقه غیر مأثور داریم ولی به تعبیر شیخ طوسی مختصرات بوده، یک تعبیری در آخر این عبارت دارد ایشان می‌گوید که من این کتاب را که می‌نویسم شبیه این کتاب نه در عامه هست نه در خاصه، این کتاب بی‌نظیر هست هم در عامه هم در خاصه، می‌گوید نظیر این کتاب در عامه هم نیست، چون آخرش می‌گوید که:

«و هذا الكتاب- اذا سهل اللّه اتمامه- يكون كتابا لا نظير له في كتب أصحابنا و لا في كتب مخالفينا، لأني- الى الآن- ما عرفت لأحد من الفقهاء كتابا واحدا يشتمل على الأصول و الفروع مستوفيا مذهبا، بل كتبهم- و ان كانت كثيرة- فليس يشتمل عليها كتاب واحد،»

می‌گوید اینکه اصول و فروع و مسائل اصلی و مسائل فرعی همه را با هم در یک کتاب واحد جمع بشود آنها ندارند، یک سری کتب اصلی دارند که مسائل اصلی فقه را مطرح می‌کنند، یک سری تفریعات دارند. تفریعات مجموعه‌اش را یک فقه جامع کامل داشته باشند ندارند.

«و أما أصحابنا فليس لهم في هذا المعنى شي‌ء يشار اليه، بل لهم مختصرات»

اینجا هم اشاره می‌کند. می‌گوید یک کتاب واحدی که بشود بهش اشاره کرد، بگوییم فقه مبسوط ما این است، نداریم «بل لهم مختصرات» اشاره به این می‌کند این مختصراتی وجود داشته باشد. عرض کردم البته امثال این کتاب ابن جنید و اینها را چون مطرود طایفه بودند اصلا آنها را حساب نمی‌کند. کتاب‌های ابن جنید بعدا عمدتا به توسط علامه مورد توجه قرار گرفته و الا قبل از علامه و یک مقداری از قبل از اینها مورد توجه نبوده و فتوای ابن جنید را نمی‌پذیرفتند. علامه هم کتاب تهذیب الشیعه ظاهرا در اختیارش نبوده، از خلاصۀ آن کتاب که از مختصر الاحمدی هست از او مطالب نقل می‌کند.

**شاگرد:** تهذیب الشیعه الآن هست؟

**استاد:** نه، نه تهذیب الشیعه هست نه المختصر الاحمدی. از مختصر احمدی علامه منقولات نقل زیاد دارد، علامه البته یک مقداری، امثال مثلا صاحب معالم اتفاقا به علامۀ حلی نسبت به توجهش به ابن جنید معترض است، می‌گوید شما خودتان هم در بند قیاس گرفتار شدید. می‌گوید بسیاری از تفکرات شما تفکرات قیاسی حاکم شده، اینجور نیست که توجه علامۀ حلی به کتاب ابن جنید را طایفه پذیرفته باشند، خیلی از چیزهای طایفه هم توجه را نشانۀ این دانستند که علامه هم از مسیر اصلی فاصله گرفته، این هم هست، توجه داشته باشید، ابن جنید حالا بعضی دیدم اصلا این را نشانگر این است که علامۀ حلی را که توجه به ابن جنید را به عنوان یک گام به پیش، ولی طایفه این را نپذیرفتند، توجه علامه به ابن جنید مورد پذیرش طایفه نبوده، اینها را چون ابن جنید به هر حال یک نوع فتوایش فتواهای قیاسی تلقی می‌شده. این یک نکته که توضیح کلی بود در مورد این عبارت مقدمۀ مبسوط.

نکتۀ دیگری که اینجا من از بعضی سؤالات دوستان متوجه شدم یک توضیحی هم من عرض بکنم، ما می‌گفتیم اجماع طایفه را چجوری ما کشف می‌کنیم؟ اجماع طایفه گاهی اوقات براساس فتاوای صریح آقایان کشفشان می‌کنیم. فتاوایی که در کتاب‌هایشان دارد از این فتواها ما اجماع را کشف می‌کنیم. حالا این فتاوا چه در کتاب‌های فقه مأثور باشند، چه در کتاب‌های فقه دیگر ما این اجماع را کشف می‌کنیم. در جایی که اجماع را ما از فتاوا کشف می‌کنیم خیلی وقت‌ها ما با مشکل اینکه این اجماع مدرکی هست و امثال اینها مواجه هستیم، با مدرکی بودن اجماع و اینکه فقها ممکن است براساس این روایت خاص فتوا داده باشند و ما این روایت را قبول نکنیم. می‌گویند فقها براساس این روایت فتوا داده این روایت مثلا سندا اشکال داشته باشد، دلالةً اشکال داشته باشد امثال این ذهنیت‌ها. یعنی بحث اجماع مدرکی و مدرکی بودن اجماع در مواردی که فقه از فتواهای اثباتی علما، فتواهایی که در کتاب‌هایشان منعکس شده است خیلی وقت‌ها با مشکل مدرکی بودن مواجه هست. حالا ما چجوری این مشکل مدرکی بودن را پاسخ می‌دهیم، حاج آقای ما مشکل مدرکی بودن را به نحو، در اصل حجیت اجماع مضر نمی‌دانند ولی چون ایشان حجیت اجماع را به جهت تقریر معصوم علیه السلام می‌دانند و تقریر معصوم ولو اجماع مدرکی باشد را مضر نمی‌دانند ثبوتا، ولی اثباتا خیلی وقت‌ها ایشان مضر می‌بینند چون می‌گویند اجماع مدرکی جایی که اجماع مدرکی هست، مدرکی بودن مانع احراز اتصال اجماع به زمان معصوم است، این مطلب. ولی در جایی که ما اجماع را احراز کنیم که در زمان معصوم فقهای ائمه هم این فتوا را صادر می‌کردند این دیگر ایشان مشکل نمی‌بینند می‌گویند مدرکی بودن مشکل نیست. عرض من این بود که ما گاهی اوقات این بحث‌ها همه در جایی هست که اجماع برگرفته از فتوای صریحشان باشد یعنی فتوایی که در کتاب فتوایی‌شان وجود داشته باشد.

ولی یک روش دیگر کشف فتوای فقها امامیۀ معاصر ائمه هست و آن از سکوتشان فتوا را احراز کنیم. جایی که ما از سکوت می‌خواهیم فتوا را احراز کنیم، از سکوتشان. جایی که ما از سکوت می‌خواهیم فتوا را احراز کنیم اینجا مشکلاتی که آن حرف این مشکل را ندارد، اوّلا این سکوت اینکه ما این بیانی که حاج آقا دارند که اجماع مدرکی گاهی اوقات وجود مدرک مانع احراز اتصال اجماع به زمان معصوم هست نمی‌شود، چون هیچ مدرکی نیست که بگوییم فقها به اعتماد این مدرک گفتند، اگر اجماع را کشف کنیم حتما اجماع معاصر است چون فرض این است که سکوت علما نسبت به فتوای فقهای معاصر ائمه منشاء کشف اجماع شده، ما می‌گوییم در زمان معاصر ائمه عامه فتوایی داشتند، فقهای ما در این مسئله اگر فتوای دیگر داشتند ذکر می‌کردند حالا توضیحات دادم که یا باید فتوا محل ابتلا باشد یا لا اقل فتوایی باشد که فتوای مسئلۀ عینی باشد، مسئلۀ فرضی خیال امثال اینها نباشد که ما بگوییم فقهای ما اصلا نسبت به این مسئله توجه ندارند چون مسئله‌ای نیست که خارجا اتفاق بیفتد، نه مسئله‌هایی که خارجی هست و مسئلۀ واقعی هست نه مسئلۀ فرضی نسبت به مسئله‌های واقعی که در آن زمان مطرح هست ما از سکوت علما می‌توانیم فتوای علمای امامیه را استفاده کنیم، اینجا دیگر اصلا آن مشکلی که در اینکه اجماع مدرکی هست و بنابراین احراز اتصال اجماع به زمان معصوم نمی‌شود چه بسا اصلا اجماع از زمانی توجه به این فتوا ایجاد شده باشد، چون بعضی وقت‌ها مشکل حاج آقا این است دیگر، ایشان می‌گویند ما دیدیم بعضی وقت‌ها مثلا اوّلین کسی که این مسئله را مطرح کرده شیخ طوسی است، قبل از شیخ طوسی اصلا مسئله مطرح نبوده که ما بخواهیم اجماع را متصل به زمان معصوم بدانیم. این حرف‌ها این بحث‌ها در این محل بحث ما که ما اجماع را از قول صریح علما به دست نیاوردیم، از سکوتشان به دست آوردیم. سکوت فقها معاصر معصوم علیه السلام نسبت به فتوای عامه. از آن سکوت مطلب را استفاده کردیم این اوّلا مشکل را هم ندارد.

در ثانی بحث سر این هست ما یک تشبیهی می‌کردیم، این نکته را توجه بفرمایید ما می‌گفتیم این اجماع شبیه سیرۀ متشرعۀ برگرفته از سیرۀ عقلاست، در سیرۀ متشرعۀ برگرفته از سیرۀ عقلا امضا از خود سیره استفاده می‌شود، لازم نیست از خارج ما دلیل بر امضاء، عدم ردع معصوم علیه السلام از خود سیره استفاده می‌شود. ما اینجا می‌گفتیم این فتوای علمای معاصر معصوم علیه السلام کاشف از این هست که معصوم علیه السلام این فتوای فقها کاشف از امضاست، تقریر است، لازم نیست تقریر از جای دیگر استفاده بشود، از خود همین فتوا تقریر استفاده می‌شود. بحث سر این هست که اگر امام علیه السلام بر خلاف فتوای عامه فتوای دیگری داشته بود اینجور نبود که فقهای معاصر ائمه علیهم السلام این فتوا را می‌دادند. شبیه سیرۀ متشرعۀ برگرفته از سیرۀ عقلاست، نه اینکه بحث ما سیرۀ متشرعه است، دیدم بعضی‌ها انگار تصورشان این بود که ما می‌خواهیم بگوییم ما نحن فیه ما ادعای سیرۀ متشرعه می‌کنیم و بحث‌های مربوط به سیرۀ متشرعه، بحث من این بود یک نوع تشبیهی می‌کردند، می‌گفتند این همچنان که در سیرۀ عقلا ما باید احراز عدم ردع از معصوم، امضای معصوم را باید احراز کنیم. اگر این سیرۀ عقلا در سیرۀ متشرعه منعکس شد خود این سیرۀ متشرعه امضا احراز می‌کند. خود این سیرۀ متشرعه‌ای که از سیره، ما شبیه همان را اینجا می‌خواهیم بگوییم، می‌گوییم اگر فتوای عامه به تنهایی ما در نظر می‌گرفتیم فتوای عامه اینکه معصوم علیه السلام ردع کرده آن فتوا را، ردع نکرده را باید بحث کنیم، ولی اگر فتوای عامه‌ای که علمای معاصر ائمه از امامیه به آن فتوا دادند را هم ضمیمه‌اش بکنیم خود همین معنایش این است که ردع نشده، اگر ردع شده بود، اگر معصوم علیه السلام روایتی بر علیه آن فتوای عامه ذکر می‌کرد اینها فتوا نمی‌دادند، اینکه اینها فتوا دادند خودش کاشف از این است که امام معصوم علیه السلام ردع نکرده است، پس بنابراین مستقیما، این یک مدل دیگری است، شبیه آن تشبیه را از این باب می‌کردم، گفتم ما بین مواردی که فتوا از عبارت مکتوب علما استفاده می‌شود با جاهای دیگر باید فرق بگذاریم. این محصل عرض ما بود. امروز هم یک چیزهایی آورده بودم که در مورد فتوای فقهای عامه صحبت بکنیم که. بعد از ظهر در مورد فتوای فقهای عامه در مسئلۀ زکات ان شاء الله صحبت می‌کنیم که اجمالش بحث بکنم که بحث فردا هست آن این است که اصلا این نیتی که اینجا مورد بحث هست قصد قربت است، قصد زکات است؟ قصد تعیین است؟ چی است؟ چون عبارت‌هایشان خیلی مندمج هست و یک عبارت‌های دیگری دارند که اصلا ازشان چه بسا استفاده بشود که اصلا فقهای عامه نسبت به قصد قربت اجماع ندارند از آن طرف، علاوه بر این عبارت‌های خلاف و مغنی ابن قدامه که خواندم عبارت‌های آن طرف هم هست، عبارت‌هایی که ازش ممکن است برداشت بشود که چون مکرر ابن رشد در این کتاب بدایة المجتهد مطرح می‌کند که اختلافی هست که اصلا زکات عبادت هست یا عبادت نیست. اگر قصد قربت مسلم هست که در زکات شرط است بسیاری از مسائل را می‌گوید مبتنی بر این است که ما اثبات کنیم زکات عبادی است. اینها بحث‌هایی دارد که ان شاء الله فردا صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد